



بازجویی از سید خضر قزوینی

ی - با عرض خدمت به شرح آمده خود را از قسم شرح بذلت کلمه بذلت بفرمایید.

ج - من علم دولتی شمال بودم و از نزدیک با قزوینی و سلطان باو شاکر گایم بر خود داشتم و اسناد ای کارم بر طبق حقوق به آنا و تک سیر کردم وی چون وضع خانوادگی ما را خوب نمود و خانواده بیول من اصلاح داشتند زیاد رفیق به ابتکار منی شدم. همه مکر سیر کردم بطور مکن اسه همه وضعیتان خوب شود و وی مکر بجائی نمی رسیدم.

و منی علم شدم بر ادرم دوست داشت من کتاب بخوانم وی عطیت مستفاد زیاد بر من می نمود بالاخره ضد کتاب خواندم و نهایتی با دو تنای بر ادرم عزالدین عبوری و اسد الله صفاحی معاشرت کردم چون آنا دارای خصوصیات برجسته (البته از نظر من بودند) همیشه از آنا سوال سیر کردم چه باید کرد نهایتاً مکر سیکید وی آنا هم بدلیل منی کاری جوابی نمیدادند.

تا اینکه تابان هشتم و منی به تبریز رفتم بر ادرم گفت اسد الله صفاحی برای همیشه از تبریز رخصت تابان حرفی که تو سیردی (یعنی از من بدون من) را می کند. حسن کجایی حرفائی می زنی وی منی نمی آید او مستقیماً کار سیکید تا اینکه یک شب چند مرد مسلح آمدند و حسن را در کنگره کردند بر ادرم بردند همی چون من از جمع خیر اهلای ندانم آرا دارم کردند. من بجایی رفتم بعد از دو ماه از عزالدین نامه ای آمد که اگر بنورایی بیا نهران با ما کوک کن من و منی باه ریم اولین سوای که کردم این بود اسد الله گایم بیست او را هم به منی ما هم بدلیل منی کاری جوابی نداد ولی خوب آن روزها ای بر ادرم آورد که از اسد بود و در آن نامه با هم قرار که اسیم در بابت نازی آباء همه بیکر را بینیم و در آنجا ضد دقیقاً اسد صحبت کردم دو باره با عزالدین به خانه او برگشتم بعد از سه روز عزالدین گفت تو باید به منزل رفیق منقل شوی و در رفیق همسر اد با منی منی قبول کردم در ضمن گفت اسد دستگیر شدی آنقدر ناراحت شدم که فهمیدم چگونه به منزل جد بد رسیدم در آن منزل با عیادی، فرزادی و سالی آنا شدم در آن منزل بیع منالینتی ندانم در رفیق پوششی داد و هم بعد از چند روز هم دستگیر شدم.

ی - کوز آنتی خود را بر ادرم عبوری بفرمایید

ج - عزالدین با منی است و دوست حسن بود کجایی بخانه ما می آمد. اوایل با او کاری ندانم وی بعد یعنی در همین سال که علم شدم با او آنا شدم. و در آن بعد بفرقت که برای ایدن حسن به خانه ما می آمد او را

ی دیدم.